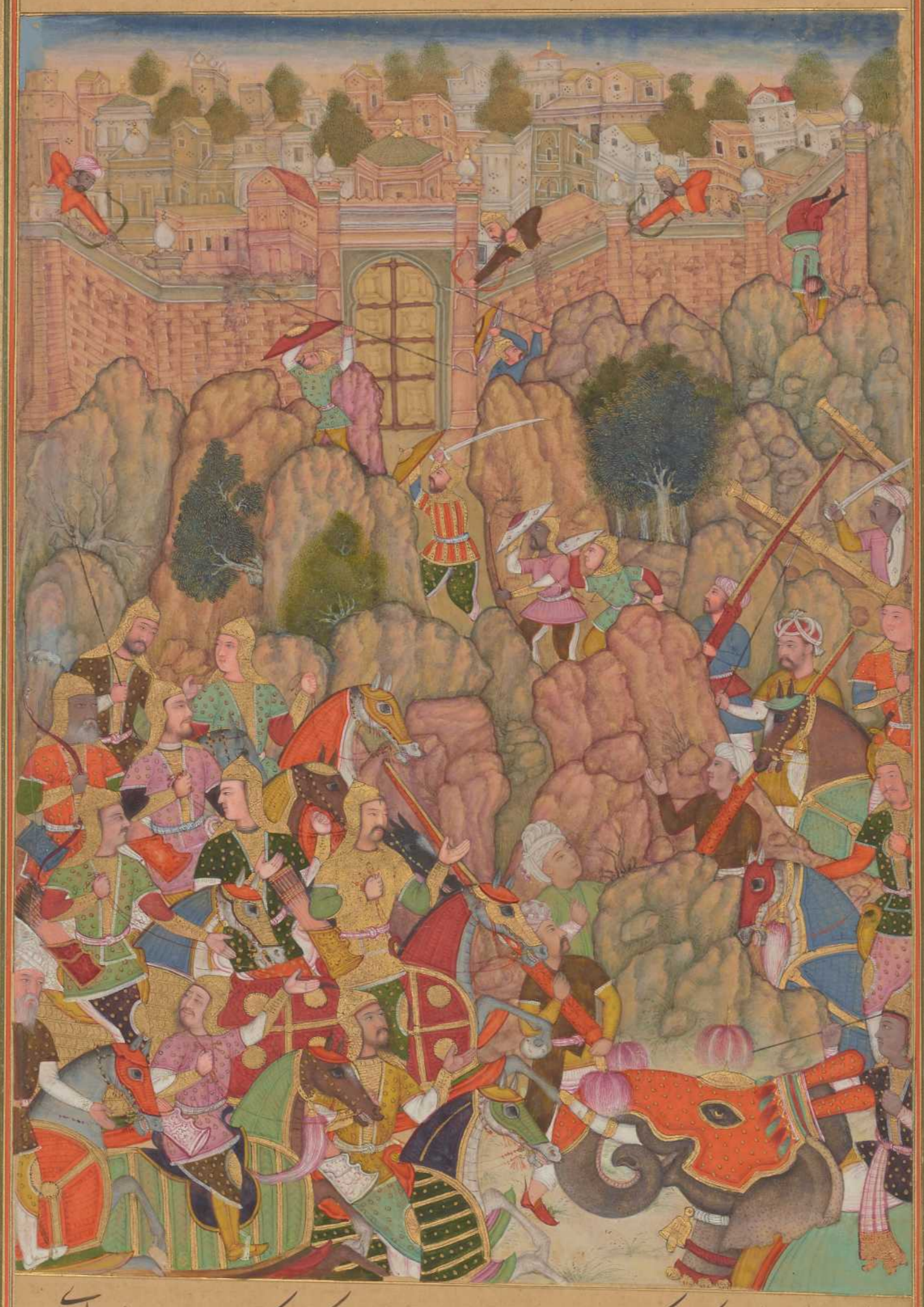


الوس اتوردنجا فرام آمده تخت ارای بودند سرچند بشاه راه فرمان میری رهنمون شد سو منس دنیا مد ما کز برون نشا
کشیش کردید و سا باهما اساس یافت در اندک فرصتی به پیروی اقبال روز افزون ان قلعه حصیر نگر کشود آمد و خون



۱۴۵

از تور نشان سبجا کزین کاکستان فی ناموسپی رنج شد و این ضروری بزرگ کند که کشایش سوانه و پیم افرا می طای
دیشین کت و از انجا با شظهار دولت ابد پوند در کرفینج انه می همیش و لک کشیش رانخت درگاه نمود و در سا باط

۱۹۴

و در سا با سازی و سر انجام اسباب که کشایی این عقد و شوار نا طام سر با باطن کونیک کرد ایند و فروغ تپیر را بپیر
شجاعت فراسم آورد و در کترین فرصتی متحصن آن در بر نیار بر آمدند آن قلعه را بر آمدند آن خلاص من سپرد و عسکر
اقبال شتابان گشت و در آن مه کام که ریات نمایون در خط فیض اساس حمیر و در حجت دست ناصیه سای خدمت آمد و
فنون الطاف شانس گرفت و چون جهات انحد و سر انجام یافت روز خور باز و تم اردیشت ماه الهی هم عمالی خود سما و
از حمیر به بر خلاف نشاط معا و دست فرمودند دست نوال کشاد چشم عبرت کشودم حله را می کشند روز با پیت قوم
ار در است لطفه مستقر اعلام مظهر ارمیت والای خسروانی مشاغل جهان افزونی شتر ار شتر تخته بند ول داشت و کلر و کنگا
طراوقی تازه پدید آمد و از سواح تعیین کن دن شکر هاست بصوب بکاله پشتر کشادش یافت که افواج کیهان ستان بعد از کشا
کرمی در مقام که محل ما غم روبروشند از بار بار پسته سواران با هم آمدند نمودند می برین لایحان بسامع اقبال رسانیدند که
موسم باران که در آن بار طوفانی گذر رسیده آمد که فوجی از عساکر مظهر از تبار تکی تعیین شود و سرانجام بکاله در خواه صورت بند و نا
بر ان فرمان مقدس نام مظهر خان سایر امرای صوبه بهار شرف نفاذ یافت که لکسر ایلی حمیر را سر انجام داد و متوجه بکاله گردید
و نیز درین مه کام چون مکتبی و کم از آن خود حضرت خاطر نشین شد پنهان بالمال نقد و خیر و انداختند که ان صیغ
آن بکاله چاره پذیرفت و خاطر نشین غم بکاله تذبذبان نشسته و نیز در همین ایام از ان افواج کیهانی که در این
که روزی خواج عسکر اندیشندی از فروغ عینت نورالین بود در محل خود با برخی از ملازمان شتر که رفقه طلبکار بر سر شتر
از مخالف در عرصه پکار پیش پستی نمودند و در میان آنجا بعبار آلودگی از می راه گزیرش گرفتند و خواج پای جلالت افتخرد
بسیار بر علاقه کل پستی آمد و آخر تقدیحات در با ختم بر اسپان کجایی عروج بر آمد حضرت شاسا ازین سانحه تا سخنا که غازه
چهره تعلیست فرموده فرزندان و منسوبان و رابعواطف کونا کون مسم بند الهامی افکار شدند و از سواح فرستادن بهار تا
بر سر کچی است و اجمال این تقصیل که از این سواران مور صوبه بهار است و عمواره ما سازان عتبه خلاف سمر
نمودی از فوج بکاله خدمات شایسته بجا آورد و تحیل واهی نصحت کوه کرفه بولایت خود آمد و در مه کام شورش بکاله کل
تباه افتاد و چون جان جان افواج نصرت اعظام در حوالی و حاشی یورت او گذشت از و از رونی نخت و بد پیشستی ذات کنا
حتمه توفیق هم راست و چون تقابل جنود اقبال آمدند کشیدند ان کینسان و اندیشند و زنی و ضعیف آزاری را پشتر طلبکار شد
و بد نهادن افجه جوی فراسم آمد و زرقه رفقه کانه تهنه افزای او توقیر گرفت از تیره رای می کم نمی را نرنی انبیب بلاد و مها
کشود چون کاشی قصه به ره کرد استلا بر آن نخت فوجت جان کایر و اران با حجت مصلحت در پکار نمید بخشن کرد و اند بهار

۴۴۵